

## ت عزای حسینی بخشیده شدند

السلام  
عليه

# حسین



معجزه خانه قلب را تکان می دهد. چه کسی هست که بگوید نام سیدالشهدا را با رقت  
یک دست و یک اندازه اند. یکرنگ و یکدل و زیر پرچم عزاداری اش دل های زیادی به  
بی و آدم هایی که در مرز باریک زنده ماندن و قصاص دست و پا می زنند؛ آدم های زیادی  
دیگر بر پیکر هستی آنها دمیده شد. در تاریخ حوادث که سرک بکشیم به پرونده های  
که برای بخشش داشتند: حرمت محرم و ماه عزای سیدالشهدا.

## حرمت نام حسین (ع)

به پایان یک پرونده جنایی جنجالی را رقم زد. بهمن ۹۲ بود که خواهر

ساعات در خانه حضور داشت، عروس  
مین کافی بود که نوک پیکان اتهام  
در دشت مزار دماوند کشف و

به او را از پادر آورده  
جسد از خانه کمک  
درست در ایستگاه  
دار رفت، شاکیان

حکم دیدم که  
بخشش مرا  
بخشش  
گریه



## بخشش داماد قاتل

با به جفت و مصمم به سمت زندان کرمان می رفت تا حکم قصاص شوهرش را اجرا کند!  
سوز سرمای صبحگاهی به جاننش رخنه می کرد اما قلبش هنوز از داغ قتل پدر و مادرش  
می سوخت.  
مقابل در زندان بار دیگر تمام تصاویر روز تلخ حادثه در چند ثانیه از مقابل چشمانش گذشت.  
دهانش خشک شد و به سختی آب دهانش را قورت داد. در این سال ها هر بار این تصاویر را  
مرور کرده بود، اراده اش برای اجرای حکم قوی تر شده بود.  
شهریور ۹۴ بود که بعد از درگیری شدید با حمید فریاد زد و گفت: جانم را به لبم رساندی، مهرم  
حلال و جانم آزاد!

بعد چادر بر سر انداخت به سمت خانه پدری اش که آن طرف شهر کهنوج بود رفت.  
حمید چند بار برایش پیغام فرستاد که سر خانه و زندگی اش برگرد اما او گوشش به این حرف ها  
بدهکار نبود. دو سه روزی که گذشت، حمید با توپ پرو احم های در هم کشیده به خانه پدر او  
رفت. باز هم جرو بحث شان بالا گرفت و ناگهان برق تیزی چاقو که از جیب حمید بیرون کشیده  
شد، پدر و مادر دختر را شوکه کرد.

در چشم برهم زدن سمت دخترشان دویدند که مانع حمید شوند تا به او آسیب نزنند. خون جلوی  
چشمان حمید را گرفته بود انگار. چاقو را بالا برد و هر بار پایین آمد فواره خون بود که می پاشید.  
جنایت، خون، قتل و قصاص؛ همین چند واژه خلاصه ای از چهار گوشه زندگی نکبت باری بود  
که حمید رقم زد. حالا او به خودش و خواهر و برادرهایش قول داده بود انتقام خون پدر و مادر  
بی گنااهش را بگیرد. در محوطه زندان مرکزی کرمان، ایستاد و حمید برای اجرای حکم حاضر شد.  
پاهای حمید به سختی روی زمین کشیده می شد. صدای زنجیر پایش روی زمین خش خش  
می کرد. صدای هق هق حمید می آمد. سمت برادر بزرگ تر همسرش رفت و با پشت دست  
اشک هایش را پاک کرد. سیل اشک امانش نمی داد و صدایش در میان بغض شنیده شد: «سفره  
عزای حسینی همیشه در خانه پدرتان پهن بود و پدر و مادرتان ارادت زیادی به امام حسین (ع)  
داشتند. نزدیک محرم است، به حرمت آن سفره که بارها با هم پای آن نشسته ایم، اگر دلتان  
رضا داد جانم را بر من ببخشید.»

اولیای دم تنها به حرمت عزای حسینی، داماد قاتل را بخشیدند و نام حسین (ع) بار دیگر اعجاز  
زندگی کسی شد که تا مرگ تنها یک قدم فاصله داشت.

## رهایی عامل قتل راننده آژانس از قصاص در ملأ عام

اتهام سرقت دستگیر نشوند، نقشه قتل فجیع امین را کشیدند.  
یکی از متهمان در اولین اعترافات خود گفته بود: «باید از دست  
راننده خلاص می شدیم. او گاراژ را دیده و چهره ما را هم شناسایی  
کرده. برای همین وسط گاراژ طنابی کشیدیم و او را بالای یک چهارپایه  
بردیم و دارش زدیم.»

تبهکاران بی رحم در دادگاه با مادر و پدر امین روبه رو شدند. وقتی  
در جلسه محاکمه بار دیگر اعترافات خود را مطرح کردند، قلب  
مادر امین بیشتر از قبل به درد آمد و با صحنه به یاد مطلوبیت پسر  
بی گنااهش گریه می کرد. از قاتل پرسید پسر در لحظه آخر به تو  
چه گفت. قاتل هم گفت خیلی التماس کرد که او را نکشم اما من و  
همدستم اعتنایی نکردیم.

بی قراری مادر امین با شنیدن این حرف ها و وصف ناپذیر بود. بارها  
تکرار می کرد همان طور که پسر مظلوم بی گناه هم را بی رحمانه آویزان  
کردی، تو را به طناب دار می آویزم.

متهمان سر به زیر انداخته و اظهار پشیمانی می کردند. قضات دادگاه  
حکم قصاص در ملأ عام را برای متهمان صادر کردند چرا که ابعاد این  
جنایت در جو جامعه گسترده بود. شمارش معکوس برای قصاص  
متهمان به قتل آغاز شد. تا این که افراد نیکوکار قبل از اجرای حکم  
به مادر قاتل گفتند متهمان توبه کرده اند. اجرای حکم اعدام در  
ملأ عام قرار بود در نزدیکی ماه محرم انجام شود و افراد نیکوکار که  
پادرمیانی می کردند تا جان متهمان را از مرگ نجات دهند، از مادر  
قاتل خواستند به حرمت خون حسین مظلوم، از خون فرزند خود که  
با مظلومیت کشته شد بگذرد. اولیای دم به حرمت عزای حسینی  
قاتلان را بخشیدند.

جنایت دو قاتل تبهکار به حدی فجیع بود که خشم همه مردم را  
در زمان وقوع قتل برانگیخته بود. آنها بی رحمانه پسر جوانی را که  
برای یک لقمه نان حلال در سطح شهر تهران مسافر کشی می کرد،  
به طرز فجیعی دار زده بودند تا بتوانند خودروی پراید او را سرقت  
کرده و اوراق کنند.

اواسط سال ۸۲ وقتی این خبر در روزنامه ها منتشر شد، احساسات  
و عواطف عمومی را خدشه دار کرد. رسیدگی به این پرونده با اعلام  
مفقود شدن جوانی به نام امین از سوی خانواده اش آغاز شد. پدر و  
مادر امین که بعد از غیبت طولانی پسرشان موضوع گم شدن او را به  
پلیس اطلاع داده بودند، در اولین اظهارات عنوان کردند پسرشان به  
قصد مسافر کشی در یک آژانس به کار مشغول شده بود.

تحقیقات برای پیدا کردن ردی از امین از آژانس محل کارش آغاز شد و  
محل سوار شدن آخرین مسافری که امین سوار کرده بود شناسایی  
شد. با بررسی و پیگیری های دقیق کارآگاهان اداره آگاهی، بالاخره  
ماموران پلیس به دو نفر که در همان حوالی پرسه می زدند مشکوک  
شدند و آنها را بازداشت کردند.

هر چند متهمان در ابتدا از سرنوشت امین اظهار بی اطلاعی می کردند  
اما حرف های ضد و نقیض آنها که با هم هماهنگ هم نبود، ظن  
ماموران را به آنها خیلی بیشتر کرد و سرانجام متهمان لب به اعتراف  
گشوده و پرده از راز جنایتی هولناک برداشتند.

متهمان اقرار کردند که تحت عنوان مسافر سوار خودروی امین  
شده و او را با تهدید سلاح سرد ربوده و به یک گاراژ منتقل کردند.  
آنها گاراژ را اجاره کرده و خودروهای سرقتی را در آن اوراق می کردند اما  
آن روز وقتی ماشین را به همراه راننده ماشین ربوند برای این که به